

ترور ناکام پهلوی دوم

تحلیل دلایل، بازیگران و تبعات ترور
مشکوک و ناکام پهلوی دوم در ۱۵ بهمن
۱۳۲۷

گوشه نیمه تاریک تاریخ معاصر

محسن محمدی

معمایی است چندمجهولی و همچنان لاینحل مانده، تروری که ۷۳ سال پیش و در ورودی دانشکده حقوق دانشگاه تهران اتفاق افتاد؛ سوء قصد ناکام به جان محمدرضاشاه پهلوی توسط ناصر فخرآرایی. فخرآرایی ماجراجو و آسمان‌جُل به شاه جوان پنج گلوله شلیک کرد، همه هم به سمت سر و صورت او که البته هیچ‌کدام به هدف نخورد و گلوله ششم نیز که در لوله کلت کمری گیر کرد. ضارب به‌رغم تاکید شاه مبنی بر زنده دستگیر شدنش، توسط اطرافیان و گارد محافظ او کشته شد تا همه رازهای سر به مٌهر را با خود به گور ببرد. با وجود گذشت بیش از هفته ۷ دهه از ترور محمدرضاشاه پهلوی در ۱۵ بهمن سال ۱۳۲۷ همچنان نمی‌توان به قطعیت درباره اشخاص، احزاب، جریان‌های سیاسی و حتی کشورهای ذی‌نفع در پشت پرده این اتفاق سخن گفت. با این حال، نتایج و تبعات این ترور کاملاً به شکل واضح و غیرقابل انکار در تاریخ ثبت شده است؛ آغاز فرآیندی که به شکل‌گیری یک دیکتاتوری و نظام بسته سیاسی منجر شد. شاه جوان که پس از آزاد شدن آذربایجان و بر اثر پروگاندای رسانه‌ای حکومتی شکل گرفته حول آن، کمی از دستپاچگی و قلت اعتماد به نفس سال‌های اولیه سلطنتش فاصله گرفته بود، این ترور ناکام را مستمسک قرار داد و مخالفان و منتقدانش را دستگیر، زندانی و تبعید کرد و به این ترتیب، پایه‌های دیکتاتوری‌اش را بنا نهاد. به تعبیر دقیق‌تر، دور دوم سلطنت محمدرضاشاه پهلوی نه از ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ که از ۱۵ بهمن سال ۱۳۲۷ آغاز شد. شاه بعدها جان سالم به در بردنش از این ترور را مرهون تفضلات خاص الهی دانست و نه لرزش دستان ناصر فخرآرایی به هر دلیل، حتی بر اثر استعمال مشروبات الکلی پیش از عزیمت به دانشگاه تهران، یحتمل برای کاهش

استرس و فشار و هیجانات عصبی. پس از قتل فخرآرایی و در کالبدشکافی، در معده او مقدار قابل توجهی آبجوی مخلوط با کالباس وجود داشت.

فخرآرایی که بود؟

ناصر فخرآرایی از کودکی سری پرشور و روحیه ناآرامی داشت و البته بدنی ورزیده که او را نزد دوستانش به «ناصر فنر» شهره کرده بود. فخرآرایی از نعمت داشتن خانواده به معنای واقعی کلمه اش محروم بود و به دشواری توانست تصدیق پایان دوره ابتدایی‌اش را بگیرد. پس از پایان خدمت سربازی به کارهای مختلفی مشغول شد و البته ابایی هم از ارتکاب اعمال خلاف اخلاق و قانون نداشت. فخرآرایی پس از مدتی شاگردی در «گراورسازی ایران چاپ» با دوستانش شریک و گراورسازی خودش را در خیابان لاله‌زار راه‌اندازی کرد. با این حال، چرخ روزگار بر وفق مرادش نمی‌چرخید و دخل و خرجش به هم نمی‌خواند. این فشارهای اقتصادی و تنگناهای معیشتی، جوان عاصی را عاصی‌تر کرد. فخرآرایی هیچگاه عضو رسمی حزب توده نبود اما در اتحادیه کارگران وابسته به این حزب فعالیت داشت که البته پس از ماجرای آذربایجان و فرقه دموکرات، با این اتحادیه قطع رابطه کرده بود. او تنها راه‌حل مشکلات جامعه و نجات کشور را حذف فیزیکی و حتی قتل عام مدیران و مسوولان و در رأس همه، شاه می‌پنداشت و این باور خود را بی‌پروا در جمع‌های دوستانه به زبان می‌آورد. عبدالله ارگانی، بچه محل و دوست دوران کودکی فخرآرایی وقتی اشتیاق و تب و تابش را برای کشتن شاه مشاهده کرد، از احوالات دوست خود با نورالدین کیانوری، عضو کمیته مرکزی حزب توده سخن گفت. کیانوری به ارگانی توصیه کرد که فخرآرایی را جدی بگیرد. ارگانی باقی ماجرا را این‌گونه تعریف می‌کند: «بعد از مذاکره با کیانوری من کار را جدی گرفتم و از ناصر سوال کردم آیا تو واقعا قصد داری دست به چنین کاری بزنی؟ گفت دقیقا. به اتفاق، نزد مردی که در خیابان ری نزدیک سرچشمه مغازه تعمیر اسلحه داشت رفتیم... پس از چندبار رفت‌وآمد و چانه‌زدن‌های بسیار، ناصر یک اسلحه بلژیکی را انتخاب کرد و من ۲۰۰ تومان به صاحب مغازه پرداختم.» (۱)

انگشت اتهام شاه به سوی همه

شاه جوان که با یک خودشانسی محض و بر اثر لرزش دستان فخرآرایی و شاید هم در ماجرای خودطراحی کرده، با چند جراحی کوچک و سطحی از ترور جان سالم به در برده بود، همه را در مظان اتهام قرار داد. او بعدها و در کتاب «پاسخ به تاریخ» نوشت: «بعد از شلیک گلوله پنجم ضارب دیگر نتوانست از هفت‌تیر خود استفاده کند و به ضرب گلوله از پای درآمد. شاید هم گروهی مایل نبودند که وی سخن بگوید

و اسراري که مي‌دانست فاش کند. تحقيقات بعدي نشان داد که فخرآرایی با اعضاي گروه‌هاي محافظه‌کار افراطي به اصطلاح مذهبي دوستي داشته و رفیقه وي نیز دختر باغبان سفارت انگلیس بوده است. همچنین در بازرسي محل سکونتش اوراق زيادي متعلق به حزب توده کشف شد.» (۲)

به این ترتیب، محمدرضا شاه پهلوي انگشت اتهام خود را هم‌زمان به سوي حزب توده، آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی، سپهد حاجعلي رزم‌آرا و حتي دولتهای انگلیس و شوروي گرفت و پروژه برخورد و سرکوب مخالفان و منتقدان خویش را آغاز کرد. در اینجا مي‌توان با استناد به مدارك و شواهد تاريخي، صحت و سقم ادعای پهلوي دوم را درباره متهمان این ترور بررسی کرد و به نتیجه به نسبت مستدل و درستي رسید. در پیوند با این هدف و در اوان کار، طرح يك پرسش ضروري به نظر مي‌رسد؛ هريك از متهمان این پرونده آیا انگیزه کافي براي ترور شاه داشته‌اند و اصولاً چه نفعي از حذف فیزیکی او مي‌برده‌اند؟

آیت‌الله کاشانی و هواداران

پس از قتل ناصر فخرآرایی در جیب کت او کارت خبرنگاري روزنامه «پرچم اسلام» یافت شد. پرچم اسلام روزنامه گمنام و کم‌تیراژي به مدیریت عبدالکریم فقیهي شیرازي بود که تعلق خاطر به آیت‌الله کاشانی و تفکراتش داشت. اصولاً فخرآرایی با پوشش خبرنگار- عکاس این روزنامه توانسته بود به محوطه داخلی دانشگاه تهران راه پیدا کند و تفنگش را هم در محفظه دوربین مخفي کرده بود. نورالدین کیانوري، دبیر اول وقت حزب توده پس از انقلاب، در خاطراتش فقیهي شیرازي را داماد آیت‌الله کاشانی معرفی مي‌کند که سندیت و صحت ندارد. درباره این مطلب که فخرآرایی چگونه به کارت خبرنگاري روزنامه پرچم اسلام دست پیدا کرده بود هم اقوال متفاوتي وجود دارد. بر مبنای قولی، رکن دوم ستاد ارتش همان صبح روز ۱۵ بهمن يك کارت خبرنگاري- عکاسي را به اسم ناصر فخرآرایی از فقیهي شیرازي، مدیرمسوول روزنامه گرفته بود. روي تصویر کارت فخرآرایی که بعدها در جراید به نمایش گذاشته شد هم ۱۵ بهمن به عنوان تاریخ صدور آمده است. با این حال، کسانی مانند عبدالله ارگانی این اتهام را رد مي‌کند و آن را توطئه‌اي براي متهم کردن رزم‌آرا مي‌داند. ارگانی مي‌گوید: «آن کارت جعلی است، زیرا مخالفین رزم‌آرا در ارتش کم نبودند و همان مخالفین رزم‌آرا دست به چنین کاری زدند. جاعلین آنقدر شعور نداشتند که تاریخ صدور کارت را روز جمعه که تعطیل عمومي است، ذکر نکنند.» (۳)

ارگانی معتقد است شغل ناصر فخرآرایی گراورسازي براي روزنامه‌ها بوده و با مسوولان روزنامه‌هايي که گراور سفارش مي‌داده‌اند، آشنایي داشته و به همین خاطر، سه سال پیش از واقعه ۱۵ بهمن کارت

خبرنگاري- عكاسي را از فقيهي شيرازي، صاحب امتياز و مدير روزنامه پرچم اسلام گرفته بوده و به وسيله آن كارت به خيلي از جاها ميرفته است.

مخلص كلام، هيچ سند و دليل متقني درباره ارتباط آيتالله كاشاني و هوادارانش با ترور شاه در دانشگاه تهران وجود ندارد.

آيا پاي رزم آرا در ميان بود؟!

همان ادعا درباره تهيه كارت خبرنگاري براي فخرآرايي توسط ركن دوم ارتش، پاي سپهد حاجعلي رزم آرا فرمانده ستاد مشترك ارتش را به ماجراي ترور شاه باز مي كند. بودند كساني كه مي پنداشتند ناصر فخرآرايي توسط رزم آرا و هوادارانش اجير شده بود تا با حذف شاه، راه را براي برقراري حكومت نظامي و در ادامه اش، يك جمهوري فردمحور هموار كند. عدم حضور رزم آرا در كنار شاه در روز ۱۵ بهمن درحالي كه سپهد مرتضي يزدان پناه (وزير جنگ) و سرتيپ محمدعلي صفاري (رييس شهرباني) او را همراهي مي كردند، اين شائبه را پررنگ تر مي نمود. چنين ادعائي را نمي توان خيلي جدي گرفت، چرا كه رزم آرا در آن زمان آنقدر قدرت و نفوذ در ميان نظاميان داشت كه به راحتی بتواند عليه شاه خام و جوان حتي دست به كودتا بزند و قدرت را قبضه كند. جالب آنكه، رزم آرا پيشنهادهات مكرر و چندباره افراد و گروه هاي سياسي از جمله حزب توده را براي كودتا عليه شاه رد کرده بود و بعدها به نخست وزير رضاييت داد. از سوي ديگر، رزم آرا پيش از نخست وزير، تقريبا در هيچ برنامه و بازديد رسمي اي شركت نمي كرد و اغلب اوقات خود را به كار و مطالعه اختصاص مي داد و يك پرسش خيلي مهم؛ اگر فخرآرايي عامل رزم آرا بود و اجير شده براي ترور، چرا هيچ يك از گلوله ها به شاه اصابت نكرد، آن هم از فاصله خيلي نزديك؟! اما در هر صورت، چه رزم آرا در ترور نقش داشت و چه نداشت، حس سوءظن شاه به او تشديد شد و البته بعدها تاوانش را پس داد.

نقش مرموز حزب توده

درباره نقش و ارتباط حزب توده با ترور شاه در ۱۵ بهمن سال ۱۳۲۷ بايد با احتياط نظر داد و دست به عصا جمع بندي كرد. به نظر ميرسد ارتباط فخرآرايي از طريق ارگاني با حزب توده، بيشتر در مواجهه با شخص نورالدين كيانوري بوده تا مركزيت و بدنه حزب. پس از وقوع ترور، اكثريت قريب به اتفاق اعضاي كميته مركزي حزب توده از اين واقعه اظهار بي اطلاعي كرده و خود را مبرا از دخالت در آن دانستند. براي مثال، رضا رادمنش دبير اول كميته مركزي با قاطعيت گفته بود كه اين كار با هزار من سرش هم به ما نمي چسبد. يا فريدون كشاورز، ديگر عضو كميته مركزي حزب ضمن تبرئه خود و ديگر اعضا از مشاركت

یا حتی اطلاع از ترور شاه، کیانوری را به عمل خودسرانه در ارتباطگیری با فخرآرایی و تشویق او به کشتن شاه متهم می‌کرد. عبدالله ارگانی در خاطراتش صراحتاً اعلام می‌کند که طرح ترور شاه توسط فخرآرایی را با کیانوری در میان گذاشته بوده و او ۲۰ روز بعد اعلام کرده که موضوع را با اعضای کمیته مرکزی مطرح نموده اما در نهایت، پاسخ سریع و روشنی نداده است. ارگانی برای اطمینان خاطر دوباره از کیانوری پرسیده است پس شما موافقید؟ و کیانوری جواب داده که به ما مربوط نیست، هر کاری دلتان خواست بکنید. کشاورز البته همچنان بر خودسری و تئروی کیانوری تاکید داشت و حتی درخواست او چهار ماه قبل از ۱۵ بهمن برای تامین پول و امکانات و پیش‌بینی شروع زندگی مخفی در آینده‌ای نزدیک را برخاسته از اطلاع و طراحی نقشه ترور توسط کیانوری ارزیابی می‌کرد. کشاورز اصرار کیانوری مبنی بر برگزاری مراسم سالمرگ تقی ارانی در ۱۵ بهمن به جای ۱۴ بهمن (که روز دقیق مرگ پدر معنوی چپ‌گرایان ایرانی است) و ترک مراسم و بازگشت از امامزاده عبدالله کرج به تهران به بهانه آوردن دوربین را از جمله دیگر نشانه‌های وقوف و مشارکت کیانوری در ترور شاه برمی‌شمرد. کشاورز حتی کیانوری را به داشتن ارتباط پنهانی با رزم‌آرا هم متهم می‌کرد و بعید نمی‌دانست ترور شاه نقشه مشترک آنها باشد. کیانوری البته زیر بار هیچ‌یک از اتهامات نمی‌رود و در کتاب خاطراتش تاکید می‌کند ماجرای ترور را با کمیته مرکزی حزب توده در میان گذاشته و رادمنش، دبیر اول وقت کمیته مرکزی با عبارت «حزب ما به‌طور کلی با ترور مخالف است و ما ترور را وسیله‌ای برای پیشبرد انقلابی نمی‌دانیم، ولی اگر کسی می‌خواهد شاه را بکشد ما که نمی‌توانیم برویم به شاه اطلاع بدهیم» موافقت ضمنی خود را اعلام کرده است. کیانوری حتی ادعا می‌کند ۱۰ سال بعد و در پلنوم چهارم حزب توده در مسکو که اعضای کمیته مرکزی به تئروی متهمش کرده‌اند، احسان طبری در دفاع از او سخن گفته و تاکید کرده که افراد دیگری هم در کمیته مرکزی در جریان ترور شاه بوده‌اند. کیانوری می‌گوید: «من در پلنوم چهارم دو جریان را برای تبرئه خودم بازگو کردم. یکی گفت‌وگو با دکتر رادمنش و دکتر کشاورز و احسان طبری در بالکن ساختمان دفتر روزنامه مردم و دیگری گفته ارگانی به بقراطی که من از جریان پانزدهم بهمن اطلاع نداشته‌ام. رادمنش و کشاورز انکار کردند و گفتند چیزی به یاد ندارند ولی طبری آمد و از من دفاع و عیناً جریان را بازگو کرد.» (۴) بماند که احسان طبری در کتاب خود «کژراهه» بر ادعای کیانوری صحنه نمی‌گذارد و موضوع را این‌گونه تشریح می‌کند: «در آن ایام نقشه تیراندازی به شاه از طرف محافلی در ایران تعقیب می‌شد. چنان‌که افشائات پلنوم

چهارم، ۱۰ سال بعد (سال ۱۳۳۶ در مسکو) روشن کرد کیانوری با وساطت ارگانی با ناصر فخرآرایی نیت اجرای تیراندازی به شاه را دارد... اینکه در میان رهبری حزب عناصری از این اقدام باخبر بودند امری است محتمل ولی برای من کیفیت جریان روشن نیست.» (۵)

شاه، برنده اصلی ترور

هر چهره و شخصیتی که در پس پرده ترور ناکام شاه قرار داشت و بازیگران پشت صحنه اش هر حزب و گروهی که بودند، برنده این بازی شخص محمدرضا شاه بود. برای شاه جوان که به دنبال بهانه‌ای برای سرکوب مخالفان و منتقدانش و گرفتن سررشته همه امور در دست بود، این ترور حکم همان فرصت طلایی را داشت. پس از ترور، حکومت نظامی به ریاست سرلشکر احمد خسروانی اعلام شد. حزب توده را غیرقانونی اعلام کردند و فرآیند دستگیری رهبران و اعضایش آغاز شد. کلوب حزب به تسخیر نظامیان درآمد و اموالش مصادره شد. البته دو سال بعد و در ۲۴ آذر سال ۱۳۲۹، ۱۰ نفر از رهبران حزب موفق به فرار از زندان شدند و به شوروی گریختند. عبدالله ارگانی هم به اتهام مشارکت و همکاری با ناصر فخرآرایی دستگیر و در دادگاه بدوی به اعدام و سپس به حبس ابد محکوم شد. آیت‌الله کاشانی به بهانه پیدا شدن کارت خبرنگاری روزنامه پرچم اسلام در جیب ناصر فخرآرایی دستگیر، زندانی و سپس به لبنان تبعید شد. امتیاز پرچم اسلام هم باطل و روزنامه به محاق رفت. مجلس موسسان تشکیل شد و اختیارات شاه افزایش یافت. حتی اختیار انحلال مجلس شورای ملی را با شروطی به او واگذار کردند. همان آزادی‌ها و دستاوردهای سیاسی و اجتماعی‌ای که به یمن سرنگونی حکومت رضاخانی و بر سر کار آمدن شاهی جوان و خجول، در کشور پدید آمده بود هم در چنگال دیکتاتوری به باد یغما رفت. پهلوی دوم البته در آن زمان زورش به رزم‌آرا نمی‌رسید تا بتواند او را حذف کند. رزم‌آرا یکسال بعد به نخست‌وزیری رسید و البته سال بعدترش، ترور شد تا شاه جوان یکی از بزرگ‌ترین رقبای او موانع بر سر راه دیکتاتوری مطلق‌العنانش را کنار رفته ببیند. هرچه بود، ترور ناکام و مشکوک ۱۵ بهمن سال ۱۳۲۷ محملی شد برای حذف منتقدان و خاموش کردن صداهای مخالف و نقطه شروعی برای دیکتاتوری محمدرضا شاه پهلوی.

یک ترور همچنان مشکوک

۷۳ سال از ترور پهلوی دوم در دانشگاه تهران می‌گذرد و همچنان ابهام درباره آن فراوان است. هرچند طی دهه‌های گذشته، بعضی از افراد دست‌اندرکار، ذریب و حتی مورد اتهام در رابطه با این واقعه، کوشیده‌اند تا با ارایه توضیحاتی، گره از این معادله مجهول تاریخی باز کنند اما از آنجا که بیشتر این واکنش‌ها حالت تدافعی

داشته و سويه شخصي به خود گرفته است، تاثير چنداني در تابانندن نور حقيقت بر اين گوشه نيمه تاريخ معاصر نداشته. همچنان سوالات فراواني درباره اين ترور ناکام و مسيبان و عواملش مطرح است که تاريخ به آنها پاسخ نداده. چرا هيچيك از پنج گلوله‌اي که فخرآرايي از نزديک به شاه شليک نمود، به‌طور موثري به او اصابت نکرد؟! قضا را ببين، فخرآرايي با توجه به شايعه‌اي که در کار بود در رابطه با استفاده شاه از لباس ضدگلوله در زير پوشش اصلي‌اش، تمام تيرهايش را به سمت صورت و سر پهلوي دوم شليک کرد. از سوي ديگر، چرا اطرافيان شاه به‌رغم اصرار و توصيه او، فخرآرايي را درجا کشتند؟ چرا آن‌گونه که حسين مکي در مقاله‌اي که به تاريخ ۱۵ بهمن سال ۱۳۳۱ در مجله خواندني‌ها نوشته و از زبان يکي از نمايندگان مجلس که زمان سوءقصد به جان شاه در دانشگاه حضور داشته نقل کرده است، به محض اينکه اولين گلوله محافظان شاه به طرف فخرآرايي شليک ميشود، دست‌هايش را به علامت تسليم بالا مي‌برد و مي‌گويد اينکه ديگر قرار نبود؟! آيا واقعا رزم‌آرا در ترور شاه نقش داشت؟ آيا دولت انگليس مي‌خواست با ترور محمدرضا شاه زمينه را براي ظهور و سلطنت فرد مستبدتر و مقتدرتر از خاندان پهلوي از جمله برادر کوچکش عليرضا يا حتي شخصي خارج از خانواده سلطنت مانند رزم‌آرا فراهم کند؟ و آيا امکان دارد خود شاه جوان اين ترور ابتر را طراحي کرده باشد تا ضمن مظلوم‌نمايي و ابتياع يك چهره موجه براي خود، بسترها و پيش‌مقدمات لازم را براي حذف و سرکوب مخالفان و منتقدانش مهيا سازد؟ اتفاقا اين احتمال آخر چندان هم دور از ذهن نميرسد. واقعا اين پرسش مطرح است که چرا تيرهاي شليک‌شده از سوي فخرآرايي که در چند متري شاه قرار داشت به‌طور موثر به او اصابت نکرد و چرا محافظان شاه جوان تا گلوله‌هاي فخرآرايي تمام نشد، واکنشي نشان ندادند و مداخله نکردند؟!

پي‌نوشت‌ها:

۱. پنج گلوله براي شاه (گفت‌وگو با عبدالله ارگاني). محمد تربتي سنجابي. انتشارات خجسته. چ ۱. ص ۸۸.
۲. پاسخ به تاريخ. محمدرضا پهلوي. نشر البرز. چ ۱۰. ص ۵۵.
۳. پنج گلوله براي شاه. ص ۸۹.
۴. خاطراتي از سازمان افسران حزب توده ايران (گفت‌وگو با مرتضي زربخت). حميد احمدي. نشر ققنوس. چ ۳. ص ۲۹۳.
۵. کژراهه. احسان طبري. انتشارات اميرکبير. چ ۱. صص ۸۴ و ۱۶۰.

رزم‌آرا پیش از نخست‌وزیری، تقریباً در هیچ برنامه و بازدید رسمی‌ای شرکت نمی‌کرد و اغلب اوقات خود را به کار و مطالعه اختصاص می‌داد و یک پرسش خیلی مهم؛ اگر فخرآرایی عامل رزم‌آرا بود و اجیر شده برای ترور، چرا هیچ‌یک از گلوله‌ها به شاه اصابت نکرد، آن‌هم از فاصله خیلی نزدیک؟!

عبدالله ارگانی در خاطراتش صراحتاً اعلام می‌کند که طرح ترور شاه توسط فخرآرایی را با کیانوری در میان گذاشته بوده و او ۲۰ روز بعد اعلام کرده که موضوع را با اعضای کمیته مرکزی مطرح نموده اما در نهایت، پاسخ سریع و روشنی نداده است

منبع: روزنامه اعتماد 18 بهمن 1400 خورشیدی